

فرهنگ و ارزش تقیه در فرهنگ شیعه

<?xml encoding="UTF-8?>

مقدمه

تقیه یکی از مفاهیم قرآنی است که در چندین آیه از آیات قرآن کریم از آن یاد شده است. این آیات، اشاراتی روشن به مواردی دارد که انسان مؤمن در شرایط بحرانی به این مسلک شرعی (تقیه) پناه می برد تا جان، مال و آبروی خود یا کسی را که نسبتی با او دارد حفظ کند. چنان که این مسلک شرعی را مؤمن آل فرعون برای نجات دادن حضرت موسی (ع) از مرگ یا مجازات و شکنجه به کار گرفت. نیز عمار بن یاسر که وقتی به اسارت گرفته و تهدید به قتل شد، به تقیه پناه برد. موارد دیگری نیز وجود دارد که در قرآن و سنت آمده است.

آنچه ما، درصدد آن هستیم شناساندن تقیه از جهت «مفهوم»، «هدف»، «دلیل» و «محدوده» آن است، تا در مقام قضاوت و تطبیق، از افراد و تفریط به دور باشیم.

واژه «تقیه»

«تقیه» از لحاظ لغوی اسم و از ریشه «اتقی یتقی» می باشد که «تاء» در آن بدل از «واو» است و اصل آن از مصور «وقایه» است. به همین جهت است که از «اطاعت خداوند» تعبیر به «تقوا» می شود؛ زیرا انسان مطیع، اطاعت خداوند را در پیش می گیرد تا او را از آتش و عذاب دوزخ، حفظ و نگه داری کند؛ از این رو مراد از تقیه عبارت است از این که انسان برای حفظ کردن خود از زیان کسی، او را در گفتار یا فعل مخالف حقش همراهی کند.

مفهوم تقیه

از آنجا که تقیه، روشی برای محفوظ ماندن از خطر است، مفهوم آن در قرآن و سنت، عبارت است از «اظهار کفر و پنهان کردن ایمان» یا «تظاهر به باطل و مخفی کردن حق».

دفع یک شبهه

با توجه به معنایی که در مفهوم تقیه گذشت، تقیه معنایی مقابل نفاق خواهد داشت؛ چنان که ایمان، معنایی مقابل کفر است. از این رو نفاق، ضد تقیه است و معنایی غیر از تقیه دارد؛ زیرا نفاق، عبارت است از «اظهار ایمان و پنهان کردن کفر» یا «تظاهر به حق و مخفی کردن باطل». با وجود این معنا، تباین و تفاوت بین تقیه و نفاق ظاهر و روشن می شود. بر این اساس، تقیه را نمی توان از مصادیق نفاق دانست.

آری! کسی که نفاق را به معنای «مطلق مخالفت داشتن ظاهر نسبت به باطن» تفسیر کرده و با این تفسیر، تقیه ای را که در قرآن و سنت است از مصادیق نفاق دانسته، در واقع نفاق را به معنایی وسیع تر از آن معنایی که در قرآن وجود دارد تفسیر کرده است؛ زیرا قرآن کریم، در معرفی منافقان، آنها را به عنوان کسانی که تظاهر به ایمان می کنند و کفر خود را پنهان می دارند، معرفی کرده است؛ آن جا که می فرماید:

«إذا جاءك المنافقون قالوا نشهد انك لرسول الله و الله يعلم انك لرسوله و الله يشهد انّ المنافقين لكاذبون»
«چون منافقان نزد تو آیند گویند: «گواهی می دهیم که تو واقعاً پیامبر خدایی.» و خدا هم می داند که تو واقعاً
پیامبر او هستی، و خدا گواهی می دهد که مردم دو چهره، سخت دروغگویند.»

اکنون می پرسیم: اگر تعریف منافق چنین است چگونه می تواند معنای این واژه، شامل کسی شود که در برابر
کفار و ستمگران، تقیه را به کار می گیرد و ایمان خود را مخفی کرده با آنها اظهار موافقت می کند تا با این کار
جان، مال و آبروی خود را از تعرض دشمن حفظ کند؟!

آری! هیچ گاه معنای واژه «منافق» شامل فردی که تقیه می کند، نخواهد شد. گواه صدق این سخن، این که تقیه،
در احکام و شریعت اسلامی آمده است؛ با این که اگر «تقیه» از اقسام «نفاق» می بود، دستور به عمل کردن به
آن، در شریعت اسلام، امری قبیح و ناپسند می نمود و بر حکیم، محال است که به آن امر کند؛ زیرا خداوند می
فرماید:

«قل انّ الله لا يأمر بالفحشاء أتقولون على الله ما لا تعلمون»

«[ای پیامبر!] بگو: «قطعاً خدا به کار زشت فرمان نمی دهد، آیا چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت می دهید؟»

هدف از تقیه

غایت و هدف تقیه، صرفاً حفظ کردن جان، مال و آبرو می باشد. البته تقیه فقط در شرایط دشوار و بحرانی به کار
گرفته می شود؛ شرایطی که در آن، مؤمنی به جهت ترس از این که مبادا از سوی ستمگری به او ضرر یا خطری
برسد، قادر نیست موضع حق خود را صریحاً علنی کند. حکومت‌های ستمگر همواره به اموری از قبیل «ایجاد رعب و
وحشت»، «تبعید و آواره کردن»، «قتل و کشتار»، «شکنجه و آزار و اذیت»، «مصادره اموال» و «سلب حقوق مسلم
مردم» متوسل شده اند؛ از این رو در چنین فضایی، برای کسی که خود را در عقیده اش بر حق می بیند چاره ای
نمی ماند جز پنهان کردن عقیده و تظاهر کردن به همراهی نمودن با حاکم ستمگر؛ تا بلکه از خطر جانی و شکنجه
و ظلم، جان سالم به در برد.

تقیه، سلاح انسان ضعیف در مقابل انسان ستمگر و نیرومند است. سلاح کسی است که گرفتار انسانی ظالم
شده است؛ ظالمی که جان، مال و آبروی او را تنها به جرم این که با وی در بعضی از عقاید و اصول فکری، اتفاق
نظر ندارد، محترم نمی داند.

تقیه را تنها کسی به کار می گیرد که در سرزمین او آزادی در گفتار، افعال و عقیده، مصادره شده است. در چنین
محیطی انسان، تنها در صورتی نجات می یابد که یا به اجبار سکوت کند و یا به آنچه موافق نظر و افکار ستمگران
است و بعضی به آن پناه می برند تظاهر کند. مانند دست آویزی که انسان غمدیده و ستمدیده و مستضعف که
هیچ نیرو و قوتی ندارد، برای استغاثه به کار می گیرد و به همین جهت، به جانبداری از حکومت ستمگر تظاهر
می کند تا به غرض و مقصود خود نایل شود. چنان که مؤمن آل فرعون - که خداوند سبحان در قرآن از او یاد
کرده است - این گونه تظاهر کرد.

بیش تر کسانی که «تقیه» را بر تقیه کنندگان عیب گرفته اند، تصورشان این است یا دست کم این گونه نشان می
دهند که هدف از «تقیه»، تشکیل گروه‌های مخفی به هدف خراب کاری و ویرانی است؛ مانند احزاب مخفی
الحادی که هدفی جز تخریب و ویران کردن ندارند. اما این تصور، پندار غلطی بیش نیست که قائلین آن یا از روی
نادانی و یا آگاهانه - بی آن که سخن شان را بر دلیل یا برهان قانع کننده ای استوار کرده باشند - به آن معتقد

شده اند!

اما آنچه ما گفتیم کجا، و آنچه این عده می گویند کجا! زیرا چنان که سابقاً گفتیم، اگر شرایط سخت و بحرانی، مؤمنان مستضعف را در تنگنا قرار نمی داد، هرگز آنان تقیه را به کار نمی گرفتند و هرگز سنگینی پنهان کردن اعتقاداتشان را به جان نمی خریدند، بلکه بی درنگ مردم را علناً به آن اعتقادات دعوت می کردند. اما افسوس که خشونت و شمشیر سلاخی است که هر حکومت ستمگری در به کارگیری آن در مقابل مخالفان فکری و عقیدتی خود، لحظه ای درنگ نکرده است.

کجا می توان این عمل دفاعی (تقیه) را در زمره اعمال ویرانگری دانست که گروههای مخفی به جهت نابودی دیگران و حاکم کردن نظر خود مرتکب می شوند؛ آنان که حرکت‌هایشان صرفاً نقشه‌هایی حساب شده برای اهدافی ویرانگر است. اینان، همان کسانی هستند که شعار «هدف، توجیه گر وسیله است» را همواره به دوش می کشند و در پی آن هر عمل قبیح عقلی یا ممنوع شرعی، در نزد آنان- به جهت رسیدن به مقاصد شوم خود - مباح شمرده می شود. شبیه دانستن این افراد به کسی که تقیه را به عنوان سپری دفاعی به کار گرفته - تا از شر دشمن ایمن بماند و کشته نشود و خانه و داریی اش به غارت نرود - از قبیل کنار هم قرار دادن دو چیز مباین و ضد هم است.

مسلمانان ساکن در اتحاد جماهیر شوروی سابق، مصایب زیادی به خود دیدند که برای عقل بشری قابل تصور نیست؛ زیرا کمونیستها در طول تسلطشان بر مناطق اسلامی، همواره با مسلمانان دشمنی کردند؛ به طوری که اموال، زمینها، خانه ها، مسجدها و مدرسه های آنان را مصادره کرده، مکتبها را به آتش کشیدند و عده زیادی از مسلمانان را در مدت کمی به طور وحشیانه به قتل رساندند؛ در این میان، تنها کسانی نجات یافتند که تقیه کردند و با تحمل سختی اندکی و با پنهان نمودن مراسم دینی و اقامه کردن نماز در خانه ها پرداختند تا این که خداوند سبحان، با منحل کردن این دولت کافر، آنها را نجات داد و از آن پس، مسلمانان در دوره ای جدید قرار گرفتند؛ مالک زمین ها و خانه های خود شدند و اندک اندک، مجد و عظمت و کرامت از دست رفته شان را به دست آوردند. این زنده شدن دوباره، یکی از ثمرات به بار نشسته تقیه مشروع است که خداوند متعال، از فضل و کرمی که بر مسضعفان دارد، بر بندگان خود مباح فرموده است.

اکنون که مفهوم تقیه و هدف آن روشن شد، می توان گفت که تقیه امری فطری است که قبل از هر چیز، عقل انسان او را به طرف آن می کشاند و فطرش او را به تقیه فرا می خواند. از این رو است که تقیه را هر انسانی که گرفتار فرمانروایی ظالم شده، به خدمت می گیرد؛ فرمانروایی که تنها به رأی و نظر خود و مطامع و سلطه طلبی خویش می اندیشد و برای چیز دیگری احترام قایل نیست و در شکنجه کردن هر مسلمانی- چه شیعه و چه سنی- که به مخالفت او برخاسته، لحظه ای درنگ نمی کند، آری! اینجاست که ارزش و عمق فایده تقیه روشن می شود.

اینک به جهت ریشه یابی این اصل حیاتی (تقیه)، دلیل آن را در قرآن و سنت بررسی می کنیم:

دلیل تقیه از قرآن و سنت

به نص قرآن کریم، تقیه یکی از قوانین دین مبین اسلام است؛ زیرا در برخی از آیات، صریحاً به آن اشاره شده است:

آیه اول:

«من كفر بالله من بعد ايمانه الا من اكره و قلبه مطمئن بالايمان و لكن من شرح بالكفر صدرا فعليهم غضب من الله و لهم عذاب عظيم»

«كسانی که بعد از ایمان، کافر شوند، به جز آنان که تحت فشار واقع شده اند در حالی که قلبشان آرام و با ایمان است، آری، آنان که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده اند، غضب خدا بر آنها؛ و عذاب عظیمی در انتظارشان است.»

در این آیه شریف، خداوند متعال اظهار کردن کفر را در صورتی که با اکراه قلبی بوده و به جهت مدرا کردن و ترس از کفار باشد، جایز دانسته است، به شرط این که قلب، مطمئن و مستحکم به ایمان باشد. این مطلب مورد تصریح عده ای از مفسران قدیم و جدید قرار گرفته است؛ که در اینجا به سخنان برخی از آنان اشاره می کنیم و کسی که بیش از این مقدار بخواهد، می تواند به کتب مختلف تفسیری مراجعه کند.

1 - مرحوم طبرسی در «مجمع البیان» می نویسد:

«این آیه در مورد جماعتی نازل شده که از سوی کفار مجبور به کفر شدند. اینان، عمار، پدرش یاسر و مادرش سمیه بودند. پدر و مادر عمار به جهت اظهار نکردن کفر و دشنام ندادن بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، کشته شدند، اما عمار، آنچه را که کفار می خواستند انجام داد و آنان نیز او را آزاد کردند. عمار بن یاسر پس از آزاد شدن، خبر این اتفاق را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسانید و این خبر در بین مسلمانان نیز پیچید و عده ای گفتند: عمار کافر شده است! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «چنین نیست؛ همانا عمار، سر تا پا پر از ایمان است و ایمان با گوشت و خون او آمیخته شده است.» آیه مذکور در مورد این واقعه نازل شده است. در نقل است که عمار به جهت اظهار کفری که کرده بود گریه می کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد او آمد و با دستان مبارک خود، اشک چشمان عمار را پاک کرد و فرمود: «اگر به سراغت برگشتند هر آنچه به آنها گفته بودی باز هم بگو.»

2 - زمخشری می نویسد:

«نقل شده است که برخی از مردم مکه مورد فتنه کفار قرار گرفتند و با این که قبلاً مسلمان شده بودند از اسلام خارج شدند. در بین آنان شخصی بود که بر اثر اجباری که متوجه اش شده بود، کلمات کفر آلود بر زبان جاری کرد اما قلباً معتقد به ایمان بود. این افراد که مورد فتنه کفار قرار گرفتند عبارت بودند از: عمار بن یاسر، پدر و مادر عمار (یاسر و سمیه)، صهیب، بلال و خباب که در این میان تنها عمار بود که بر اثر فشار کفار، آنچه آنان می خواستند بر زبان جاری کرد.»

3 - حافظ بن ماجه می نویسد:

«ایفاء به معنای عطا کردن و برآوردن خواسته کسی است؛ همان طور که مسلمانان از روی تقیه، مشرکین را در خواسته شان همراهی و موافقت کردند. تقیه در چنین شرایطی جایز است؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: «الا من اكره و قلبه مطمئن بالايمان» ؛ "مگر کسانی که مورد اجبار واقع شده اند در حالی که قلبشان مطمئن به ایمان است."»

4 - قرطی در «جامع» می نویسد:

«حسن (یکی از دانشمندان) گفته است: "تقیه جایز است تا روز قیامت" سپس می گوید: علما اجماع کرده اند بر این که هر کس بر اظهار کفر کردن اجبار و اکراه شود تا حدی که بر از دست دادن جان خود بترسد، اگر در این حال سخنان کفرآمیز بر زبان جاری کند در حالی که قلبش مطمئن به ایمان باشد، گناهی از او سر نزده است و

در نتیجه کافر نیست و همسرش همچنان در عقد او باقی می ماند و از او جدانمی شود. این قول مالک و کوفیون و شافعی است.»

5 - صاحب تفسیر «الخازن» می نویسد:

«تقیه جایز نیست مگر هنگامی که احتمال کشته شدن باشد و انسان نیت سالم و صحیحی از تقیه کردن داشته باشد. خدای متعال می فرماید: «الّا من اکره و قلبه مطمئن بالايمان» ؛ از این رو، این تقیه، نوعی اجازه به حساب می آید.»

6 - خطیب شربینی می نویسد:

«(الا من اُكْرِه) یعنی مجبور شده باشد بر تلفظ کردن و گفتن کلمه کفر، در حالی که قلبش مطمئن به ایمان باشد. بر چنین فردی هیچ گناهی نوشته نمی شود، زیرا محل ایمان قلب است نه زبان.»

7 - صاحب تفسیر روح البیان می نویسد:

«(الا من اُكْرِه) یعنی مجبور شده باشد بر تلفظ کردن و گفتن کلمه کفر به طوری که بترسد بر جان یا عضوی از اعضای بدن خود... زیرا کفر واقعی، کفری است که از روی اعتقاد قلبی باشد، در حالی که در این جا اجبار بر گفتن لفظ است نه برگرداندن اعتقاد قلبی، بنابراین معنای آیه چنین می شود: «مگر کسی بر کفر زبانی اجبار شده باشد در حالی که قلبش مطمئن به ایمان باشد» یعنی عقیده و اعتقاد قلبی اش تغییر نکند. این آیه دلالت می کند بر این که، ایمان نجات دهنده و معتبر در نزد خدا، عبارت است از تصدیق کردن با قلب.»

آیه دوم:

«لا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ»

«افراد با ایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند؛ و هر کس چنین کند، هیچ رابطه ای با خدا ندارد [و پیوند او به کلی از خدا گسسته می شود]؛ مگر این که از آنها بپرهیزد [و به خاطر هدفهای مهم تری تقیه کنید]، خداوند شما را از [نافرمانی] خود بر حذر می دارد؛ و بازگشت شما به سوی خداست.»

1 - طبری به نقل از «ابو العالیه» درباره آیه «الّا تتقوا منهم تقاة» می نویسد:

«یعنی تقیه با زبان نه با عمل، حسین [یکی از راویان] به نقل از أبامعاذ و او از عبید نقل کرده که می گوید شنیدم که ضحاک درباره این آیه گفت: تقیه زبانی در مورد کسی است که بر گفتن سخنی که گفتن آن در مورد خدا، گناه است، وادار شود و او به جهت ترس از جانش آن سخن را بگوید در حالی که قلبش مطمئن و مستحکم به ایمان باشد هیچ گناهی بر او نیست؛ زیرا تقیه، تنها در زبان است [نه در اعتقاد].»

2 - زمخشری در تفسیر «الّا أن تتقوا منهم تقاة» نوشته است:

«خداوند به مسلمانان اجازه موالات و اظهار دوستی نسبت به کفار را - در صورتی که از آنها در هراس باشند - داده است؛ و مراد از این موالات و دوستی، مخالفت [ظاهری با مسلمانان] و معاشرت ظاهری [با کفار] است در حالی که قلبها، مطمئن به دشمنی و بغض نسبت به کفار بوده، منتظر رفع شدن خطر باشند.»

3 - رازی در تفسیر «الّا أن تتقوا منهم تقاة» می نویسد:

«بدان که برای تقیه احکام زیادی است که ما برخی از آنها را ذکر می کنیم: الف) تقیه، مخصوص زمانی است که انسان در کشور کفار باشد و از آنها نسبت به جان و موقعیت خود بترسد و به همین جهت با آنها زبانا همراهی کند. مدارا و همراهی کردن زبانی به این است که شخص تقیه کننده با زبان اظهار دشمنی و عداوت با آنها نکند،

بلکه جایز است کلامی را بگوید که آنها گمان کنند این شخص آنها را دوست دارد؛ به شرط این که دل، خلاف آن را با خود بگوید؛ زیرا تقیه تأثیری ظاهری دارد و این گونه نیست که در قلب تأثیر بگذارد. ب) تقیه به جهت حفظ کردن جان، جایز می باشد و این که آیا تقیه برای حفظ مال هم جایز است یا نه، احتمال دارد حکم به جایز بودن شود؛ به جهت سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمودند: «احترام مال مسلمان مانند احترام خون اوست» و نیز فرمودند: «من قتل دون ماله فهو شهید»؛ «هر کس به جهت حفظ کردن مالش کشته شود شهید است.»

4 - نسفی می نویسد:

«الّا أن تتقوا منهم تقاة؛ یعنی [اظهار دوستی با کفار جایز نیست] مگر این که از مواجه شدن با امری - که حفظ کردن خود از آن واجب است - بترسید؛ و این هنگامی است که کافری بر تو سلطه داشته باشد و تو از او بر جان و مال خود بترسی؛ در این صورت جایز است که اظهار دوستی ظاهری کنی و دشمنی خود نسبت به او را پنهان کنی.»

5 - آلوسی در روح المعانی می نویسد:

«این آیه دلالت بر مشروعیت تقیه دارد، در تقیه گفته اند: محافظت جان یا مال یا آبرو از شر دشمن؛ و دشمن نیز دو قسم است: 1 - کسی که دشمنی او، بر اساس اختلاف دین و آیین است، مانند کافر نسبت به مسلمان؛ 2 - کسی که دشمنی او بر اساس اغراض دنیوی مانند مال، دارایی، ملک و ساختمان است.»

6 - جمال الدین قاسمی در محاسن التأویل می نویسد:

«ائمه فقهی اهل سنت از آیه الا تتقوا منهم تقاة، مشروعیت تقیه را در هنگام ترس از دشمن استنباط کرده اند. مرتضی یمانی نیز در کتاب خود (ایثار الحق علی الخلق) اجماع بر جواز تقیه را - در هنگام خوف از دشمن - نقل کرده است.»

7 - مراغی نیز آیه الا تتقوا منهم تقاة، را این گونه تفسیر کرده است:

«ترک دوستی مؤمنین نسبت به کفار در هر حالی لازم و ضروری است، مگر در حالت ترس از چیزی که مسلمانان نسبت به آن از کفار بیم داشته باشند که در این صورت بر مسلمانان لازم است که به اندازه حفظ شدن آن چیز، نسبت به کفار تقیه کنند؛ زیرا یکی از قواعد شرعی، "تقدیم دفع مفسده بر جلب مصلحت" است و هنگامی که اظهار دوستی با کفار به جهت در امان ماندن از ضرر جایز باشد به طریق اولی این دوستی، برای منفعت مسلمین جایز خواهد بود. از این رو اشکالی ندارد که دولت اسلامی با دولت غیر اسلامی برای به دست آوردن فایده ای که به دولت اسلامی می رسد پیمان ببندد. خواه این فایده، دفع ضرر باشد و خواه جلب منفعت و سود. ولی دولت اسلامی نباید در چیزی که به ضرر مسلمین است با دولت غیر اسلامی، دوستی و همراهی کند.

گفتنی است که این دوستی، اختصاص به زمان ضعیف بودن دولت اسلامی ندارد بلکه چنین دوستی ای در هر زمان [با حفظ شرایط] جایز است. علمای اسلامی از این آیه، جواز تقیه را استنباط کرده اند؛ به این صورت که جایز است انسان مسلمان، اقدام به گفتن کلام یا انجام دادن فعلی که مخالف حق است کند برای محفوظ ماندن از ضرری که از سوی دشمنان متوجه جان، مال یا آبروی او شده است. بنابراین کسی که در حالت اجبار به جهت نجات دادن جان خود لب به سخن کفر آلود می گشاید در حالی که قلبش مطمئن به ایمان است کافر نمی باشد بلکه نسبت به کاری که انجام داده کاملاً معذور است؛ مانند کاری که عمار بن یاسر در هنگامی که قریش او را بر گفتن کلمه کفر مجبور کردند انجام داد و با آنها از روی ناچاری همراهی کرد، در حالی که قلبش مطمئن به ایمان

بود و این آیه درباره او نازل شد: «مَنْ كَفَرَ بِاللّٰهِ بَعْدَ اِيْمَانِهٖ اِلَّا مَنۡ اُكْرِهَ وَّ قَلْبُهٗ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِيْمَانِ».

در مقام نتیجه گیری باید گفت، این جملات رسا و گویا و این عبارات روشن گر، هر صاحب نظری را وادار می کند تا به مشروعیت تقیه به همان معنایی که گذشت حکم کند؛ بلکه هیچ کس نمی تواند فقیه یا مفسری را که به مفهوم و غایت تقیه واقف است بیابد که در حکم کردن به جواز تقیه، درنگ کرده باشد. چنان که خود شما نمی توانید هیچ انسان محتاطی را بیابید که در شرایط بحرانی از تقیه استفاده نکند؛ البته تاوقتی که بر استفاده از آن، مفسده عظیمی مترتب نباشد. در این باره در بخش «حدود تقیه» مطالبی را بیان خواهیم کرد.

در این میان، کسانی که تقیه را جایز و مشروع نمی دانند در واقع تقیه را به معنایی گرفته اند که در بین گروههای مخفی و مذاهب ویرانگر - مانند «نصریه»، «دروز» و همه فرقه های باطنیه - رایج است. البته پر واضح است که مسلمانان از چنین تقیه ای که ویرانگر هر فضیلت و والایی است، بیزارند.

آیه سوم:

«و قَالَ رَجُلٌ مِّنۡ مَّوْمِنٍ مِّنۡ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ اِيْمَانَهٗ اَتَقْتُلُوْنَ رَجُلًا اَنۡ يَقُوْلَ رَبِّيَ اللّٰهُ وَّ قَدْ جَاءَكُم بِالْبَيِّنَاتِ مِّنۡ رَبِّكُمْ وَاِنَّ يَكُۢمۡ كَاذِبًاۙ فَعَلَيْهِ كَذِبُهٗ وَاِنَّ يَكُۢمۡ صَادِقًاۙ يُصِْبِكُمْ بِعَصۡمِ الَّذِي يَعِدُّكُمْ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِيۤ مَنۡ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ»

«و مردی مؤمن از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می داشت گفت: آیا می خواهید مردی را بکشید به خاطر این که می گوید: پروردگار من الله است، در حالی که دلایل روشنی از سوی پروردگارتان برای شما آورده است؟! اگر دروغگو باشد، دروغش دامن خودش را خواهد گرفت؛ و اگر راستگو باشد دست کم بعضی از عذابهایی را که وعده می دهد به شما خواهد رسید؛ خداوند کسی را که اسراف کار و بسیار دروغگوست هدایت نمی کند.»

در آیه دیگری، عاقبت مؤمن آل فرعون چنین بیان شده است:

«فَوَقَاهُ اللّٰهُ سَيِّئَاتِ مَا تَكْرٰوْا وَّ حَاقَۤ بِالۡفِرْعَوْنَ سُوۡءُ الْعَذَابِ»

«خدا او را از نقشه های بد آنها نکه داشت، و عذاب شدید بر آل فرعون وارد شد.»

و این عاقبت نبود جز برای این که او با تقیه اش توانسته بود نبی خدا - حضرت موسی علیه السلام - را از مرگ نجات دهد:

«قَالَ يٰۤاَيُّهَا مُوسٰى اِنَّ الْمَلٰٓئِكَةَ يُتَمَرَوْنَ بِكَ لِيُقْتُلُوْكَ فَاخْرُجْ اِنَّيْ لَكَ مِنَ النَّاصِحِيْنَ»

«مؤمن آل فرعون گفت: ای موسی! این جمعیت برای کشتن تو به مشورت نشسته اند؛ فوراً [از شهر] خارج شو، که من از خیرخواهان توأم»

این آیات دلالت دارند بر این که جایز است انسان به جهت نجات مؤمن از شر دشمن کافر، از تقیه استفاده کند.

تقیه در شرایط بحرانی

اگر چه مصداق آیاتی که ذکر شد، تقیه مسلمانان نسبت به کفار است؛ اما این مصداق نمی تواند حکم آیه را تنها به مورد خود تخصیص بزند؛ زیرا غرض از تشریع تقیه نسبت به کفار، صیانت جان و مال از شر دشمن است؛ از این رو اگر مسلمانی رفتار مسلمان دیگری که در بعضی از فروع دین مخالف اوست بشود و طرف قوی، در اذیت کردن و ستم نمودن به طرف ضعیف، درنگ نکند مانند این که او را شکنجه کند یا اموال او را غارت نماید و یا قصد کشتن او را داشته باشد در چنین شرایط سختی، عقل سلیم حکم می کند که طرف ضعیف، با کتمان و پنهان کردن عقیده و به کار گرفتن تقیه، جان و مال خود را حفظ کند، و در این میان اگر گناهی باشد، البته متوجه کسی است که از او تقیه می شود نه کسی که تقیه می کند.

حقیقت این است که اگر آزادی در همه فرق اسلامی حکمفرما شود و هر فرقه ای با سعه صدر، آراء و نظریات فرقه دیگر را تحمل کند و بفهمد که این آراء به اندازه تلاش و توان این فرقه است، هیچ مسلمانی به استفاده کردن از تقیه مضطر نخواهد شد و قطعاً سازگاری و هماهنگی، به جای نزاع و اختلاف، حکمفرما خواهد شد.

این مطلب را عده ای از علمای مسلمان، فهمیده اند و به آن تصریح کرده اند؛ که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

1 - امام رازی در تفسیر آیه «الَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً» می نویسد:

«ظاهر این آیه، دلالت دارد بر این که تقیه، فقط در مقابل کفار زورگو و ستمگر جایز است، اما مذهب شافعی این است که: «اگر وضعیت مسلمانان نسبت به یکدیگر مانند وضعیتی که مسلمانان در شرایط بحرانی نسبت به کفار دارند، بشود، تقیه در میان مسلمانان نیز به جهت حفظ جان جایز می شود.»
همو نوشته است:

«تقیه برای حفظ جان جایز می باشد. اما آیا برای حفظ شدن مال هم جایز است تقیه کردن یا خیر، ممکن است حکم به جواز شود؛ به جهت سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله : "احترام مال مسلمان مانند احترام خون اوست"؛ و این که حضرت فرموده اند: "مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ"؛ "کسی که به جهت حفظ کردن مالش کشته شود، شهید است".»

2 - قاسمی از کتاب ایثار الحق علی الخلق مرتضی یمانی چنین نقل می کند:

«دو چیز است که خفا و پیچیدگی «حق» را زیاد کرده است؛ یکی از آن دو، ترس علمای عارف به حقیقت - که عده کمی هستند - از علمای فاسد و سلاطین جور و شیاطین انسی است؛ با توجه به این که تقیه - به نص قرآن و اجماع اهل اسلام - در مواجهه با چنین افرادی جایز است؛ در چنین شرایط دشواری، همواره ترس، مانع از اظهار حق شده است؛ با وجود این، هنوز هم حق جویان، دشمن بیش تر مردم محسوب می شوند...»

3 - مراغی در تفسیر «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» می نویسد:

«مدارا کردن با کفار و ظالمان و فاسقین، با وقار سخن گفتن با آنها، تبسم کردن و بخشیدن مال به آنها به جهت جلوگیری کردن از اذیت آنها و حفظ کردن آبرو، همگی از مصادیق تقیه اند و این گونه دوستی و موالات، نهی نشده است، بلکه مشروع است. طبرانی روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر چیزی که مؤمن به وسیله آن آبرویش را حفظ کند صدقه است.»

تقیه شیعیان

تقیه کردن شیعه در شرایط بحرانی مقابل کفار، با همان هدفی انجام گرفته است که اهل تسنن با آن هدف در مقابل کفار دست به دامن تقیه شده اند؛ با این تفاوت که مسلمان شیعی گاه به جهت دلایلی که پنهان نیست در مقابل برادر مسلمان خود نیز به تقیه پناه می برد. البته در این بین، کوتاهی ای متوجه او نیست بلکه کوتاهی از جانب برادر مسلمان اوست که او را به این کار واداشته است؛ زیرا مسلمان شیعی می داند که اگر عقاید و اعتقادات خود را که موافق اصول شرع اسلامی است صریحاً اظهار کند، نابودی و قتل گریبان گیر او خواهد شد.

شیعه، تا زمانی نه چندان دور، پرهیز داشت از این که بگوید: «خداوند، جهت ندارد»، «خداوند در روز قیامت با چشم قابل دیدن نیست»، «مرجعیت علمی و سیاسی بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فقط شایسته اهل بیت علیهم السلام است» و این که «حکم متعه منسوخ نشده است»؛ علت این پرهیز، این بود که مسلمان شیعی این گونه می دید که اگر به این حقایق که از قرآن و سنت استنباط شده است تصریح کند در واقع جان و

مال خود را در معرض نابودی قرار داده است.

با توجه به سخنان فخر رازی، جمال الدین قاسمی و مراغی که در جواز این نوع از تقیه صراحت داشتند می‌گوییم: منحصر کردن مصداق تقیه در «تقیه مسلمان در مقابل کافر» علاوه بر جمود داشتن بر ظاهر آیه و بستن باب فهم و ادراک، در واقع کنار گذاشتن ملاکی است که تقیه به جهت آن تشریع شده و نیز نابود کردن حکم عقل (که همان مقدم کردن «أهم» در تزامم بین «مهم» و «أهم» است) خواهد بود.

تاریخی که از اسلام در دست است به روشنی از پناه بردن برخی از بزرگان نامدار اسلام به تقیه در شرایطی بحرانی که نزدیک بوده به نابودی جان و مال آنها منجر شود، سخن می‌گوید. بهترین نمونه برای این سخن، خبری است که طبری در تاریخ خود، ج 7، ص 195 - 206 آورده است: مأمون چنان قضات و محدثان زمان خود را وادار کرد که علی رغم میل قلبی شان اقرار به مخلوق بودن قرآن بکنند که حتی حاضر بود در صورت اقرار نکردنشان با بی‌رحمی تمام، همه آنها را به قتل برساند. هنگامی که این افراد شمشیر برهنه مأمون را دیدند، از ناچاری در برآوردن خواسته مأمون، با او همکاری کرده، معتقدات حقیقی خویش را در سینه پنهان داشتند؛ و هنگامی که این افراد به خاطر همکاریشان با مأمون، مورد ملامت دیگران قرار گرفتند، عمل خود را به عمل عمار بن یاسر توجیه کردند؛ عمار که مجبور بر کفر شد در حالی که قلبش مطمئن به ایمان بود. این ماجرا مشهور است و در جایز بودن استفاده از تقیه در چنین مواقعی صراحت دارد.

با این حال، جای بسی تأسف است که برخی عادت کرده اند شیعه را به جهت معتقد بودنش به جواز تقیه، همواره مورد بدگویی و سرزنش قرار دهند و این گونه وانمود کنند که گویی شیعیان کسانی هستند که تقیه را بی‌آن که بر اصول ثابت اسلامی مبتنی باشد از نزد خود ابداع کرده اند!

دوران سخت و بحرانی شیعه

تنها چیزی که شیعه را به «تقیه» در بین برادران مسلمان خود وادار کرده، خوف و ترس از قدرتهای ستمگر بوده است. اگر نبود آنچه که در قرون گذشته یعنی در دوران تحت فشار قرار گرفتن شیعه - دوران خلفای اموی، عباسی و عثمانی - اتفاق افتاده است و اگر نبود این که شهرها و خانه های شیعیان را به خونشان رنگین کردند - که تاریخ بهترین گواه بر راستی این حقایق تلخ است - چنین به نظر می‌رسید که عقل حکم کند بر این که شیعه واژه تقیه را به فراموشی سپرده، آن را از دیوان حیاتش حذف کند.

ولی باید گفت جای بسی تأسف است که عده زیادی از برادران اهل سنت همچون شمشیری به دست امویان و عباسیان - که مذهب شیعه را خطری برای پست و مقام خود می‌دیدند - بودند. آنان، عموم مردم سنی مذهب را علیه شیعه بسیج می‌کردند تا به شکنجه و آزار و اذیت و کشتن شیعیان بپردازند!

در نتیجه این شرایط سخت و بحرانی، در پیش روی شیعه - و هر شخص خردمندی - راهی جز پناه بردن و متوسل شدن به تقیه، یا دست برداشتن ظاهری از اعتقادات مقدسی که از جان و مال برای صاحبش عزیزتر بود، وجود نداشته است.

شواهد تاریخی مبنی بر سخت گیری مخالفان با شیعه، بیش از حد شمارش است؛ با این حال، ما به گوشه ای از آنها اشاره می‌کنیم:

نامه معاویه به عمّال و فرمانداران حکومتش

یکی از شواهد تاریخی، نامه ای است که معاویه بن ابی سفیان نوشت و در آن خون شیعیان را در هر مکان و وضعی که یافت می شدند مباح دانست. اکنون، عین عباراتی را که در منابع تاریخی از این واقعه نقل کرده اند برای شما ذکر می کنیم تا رنج و محنت شیعه را بهتر درک کنید:

ابوالحسن علی بن محمد بن ابوسیف مدائنی در کتاب «الاحداث» چنین نقل می کند: معاویه، در نامه ای خطاب به عمال و فرمانداران حکومتش چنین نوشت:

«من از هر کسی که چیزی از فضایل ابوتراب (علی بن ابی طالب) و خاندان او نقل کند بیزارم و هیچ پیمانی را نسبت به او رعایت نخواهم کرد.»

پس از انتشار این نامه، خطیبان و وعّاظ در هر منطقه و بر فراز هر منبری، علی علیه السلام را لعنت می کردند، از او بیزاری می جستند و به او و خاندانش دشنام می دادند! در اجرای این سیاست خشونت آمیز، وضع اهل کوفه از همه بدتر بود؛ زیرا کوفه، مرکز تجمع شیعیان علی علیه السلام به شمار می رفت.

معاویه، «زیاد بن سمیه» را حاکم کوفه قرار داد و بعدها فرمانروایی بصره را نیز به وی محول کرد. «زیاد» که روزی در صف یاران علی علیه السلام بود و همه آنان را به خوبی می شناخت، شیعیان را مورد تعقیب قرار داد و آنها را در هر گوشه و کناری که مخفی شده بودند، پیدا کرده و کشت؛ تهدید کرد، دستها و پاهای آنها را قطع کرد، نابینا ساخت، بر شاخه درختان خرما به دار آویخت و آنها را از عراق پراکنده نمود؛ به طوری که احدی از شخصیت‌های معروف شیعه در عراق باقی نماند!

معاویه طی بخشنامه ای به عمّال و فرمانداران خود در سراسر کشور نوشت که شهادت دادن هیچ یک از شیعیان و خاندان علی علیه السلام را نپذیرند. وی طی بخشنامه دیگری چنین نوشت:

«اگر دو نفر شهادت دادند که شخصی از دوستداران علی و خاندان اوست، نام آن شخص را از دفتر بیت المال حذف کنید و حقوق و مقرّری او را قطع کنید!»

او نوشته دیگری را به این بخشنامه، چنین ضمیمه کرد:

«هر کس را که گمان دوستی اش با شیعیان را دارید، گرفته و شکنجه اش کنید و خانه اش را ویران سازید!»

از این رو، وضع عراق و خصوصاً شهر کوفه، از هر منطقه دیگری بدتر بود؛ به طوری که حتی اگر شخصی به خانه یکی از شیعیان مورد اطمینان می رفت و رازی را با او در میان می گذاشت، از ترس این که مبادا خدمتکار آن خانه، آمدن او به آنجا را فاش کند، آن قدر با آن خدمتکار صحبت می کرد تا او سوگند یاد کند که آمدن او را پنهان بدارد.

ابن ابی الحدید - دانشمند نامدار اهل تسنن - می گوید: دائماً وضع شیعیان همین گونه بود تا این که حسن بن علی علیه السلام به شهادت رسید. پس از شهادت حسن بن علی، بلا و فتنه شیعیان زیادتر شد به طوری که هر یک از شیعیان یا بر جان خود می ترسید یا از سرزمین خود فراری بود. این شرایط سخت شیعیان، پس از شهادت حسین بن علی علیه السلام وخامت بیش تری پیدا کرد. هنگامی که عبدالملک بن مروان به حکومت رسید، کار را بر شیعیان سخت تر گرفت. او حجاج بن یوسف را حاکم بر شیعیان قرار داد. در این میان، عابدان و متدینین ظاهرنا و افراد ظاهر الصلاح سعی می کردند با ابراز بغض نسبت به علی علیه السلام و اظهار دوستی با دشمنان ظاهری و باطنی او، به حجاج بن یوسف تقرب بجویند؛ از این رو تا آنجا که می توانستند از یک سو به نقل روایاتی [دروغین] در فضیلت و سوابق و مناقب دشمنان علی علیه السلام و از سویی به اظهار بغض، عیب گرفتن، طعنه زدن و اظهار دشمنی نسبت به علی علیه السلام می پرداختند؛ به طوری که حتی نقل شده است مردی در مسیر

حرکت حجاج بن یوسف، روبه روی او ایستاد و فریاد زد:

«ای امیر! خانواده ام مرا آزار می دهند؛ زیرا آنان مرا «علی» می نامند؛ من فردی فقیر و بیچاره ام و به عطا و بخشش امیر سخت محتاجم.»

حجاج با شنیدن این سخنان، به آن مرد خندید و گفت:

«به لطف آن چیزی که به آن متوسل شدی تو را حاکم فلان منطقه قرار دادم.»

در نتیجه این اتفاقات، شیعیان، شاهد کشتارهایی فجیع به دست حکام ستمگر بودند؛ به گونه ای که هزاران نفر از شیعیان به قتل رسیدند و عده ای هم که جان سالم به در می بردند، انواع و اقسام شکنجه ها و تهدیدها را به خود می دیدند. باید گفت از این طایفه (شیعه) علی رغم آن همه ظلم، قتل و کشتارهای فراگیر، اگر عده ای باقی ماندند، امری بس عجیب و شگفت است. از آن عجیب تر این که این طایفه، از لحاظ قوت و توان و عده و جمعیت روز به روز رشد کرد، دولتهایی را تاسیس و شهرهایی را برپا کرد و عده بسیاری از علما و متفکران از آن ظهور کردند.

حال می گوئیم اگر برادران اهل تسنن تقیه را امری حرام می دانند، باید در رفع فشار علیه برادران شیعی خود قدم بردارند و بر آنها در آزادیهایی که اسلام ارزانی داشته تنگ نگیرند و آنها را در عقیده و عمل خود معذور بدانند؛ همچنان که عده زیادی از صحابه را - که مخالف قرآن و سنت عمل کردند؛ خونها ریختند و خانه ها ویران کردند - معذور می دانند. چگونه است که صحابه خطاکار را معذور می دانند اما برادران شیعی خود را که با برادران اهل تسنن در دین و بسیاری از اعتقادات، مشترک هستند، معذور نمی دانند؟!

اگر برادران اهل تسنن عقیده دارند که معاویه و فرزندانش و همه خلفای عباسی، در زورگوییها و خونریزیهایشان اجتهاد کرده اند و به جهت این اجتهاد نباید آنها را خطاکار دانست! می پرسیم، چه چیزی مانع شده است که «عذر آوردن شیعه را به این که اجتهاد کرده است» نپذیرند؟

و از آن عجیب تر می گویند: «خروج خوارج و شورشیان - که در پیشاپیش آنها، طلحه، زبیر و أمّ المؤمنین عایشه بودند - علیه امام علی علیه السلام، هیچ گونه ضربه ای به عدالت آنها نمی زند و نیز فتنه انگیزی در صفین که منجر به قتل عده کثیری از صحابه و تابعین و ریخته شدن خون هزاران عراقی و شامی شد چیزی از تقوا و ورع جنگ طلبان فتنه انگیز نمی کاهد، تنها به این دلیل که اجتهاد کرده اند و معذورند و ثواب مجتهد به خطا رفته نصیب آنها خواهد شد»، پس چرا همین معامله را با شیعه نمی کنند و نمی گویند که شیعیان نیز در عقاید خود معذورند و ثواب مجتهد خطا کار را دارند؟!

استفاده از تقیه در میان شیعیان، به تناسب فشاری که بر شیعه تحمیل شده، قوت و ضعف داشته است. چقدر تفاوت است بین زمان مأمون که به مدح کنندگان اهل بیت جایزه می داد و علویون را اکرام می کرد و زمان متوکل که زبان کسانی را که فضیلتی از اهل بیت نقل می کردند، قطع می کرد. برای نمونه می توان از ابن سکیت نام برد. او یکی از ادیبان نامدار زمان متوکل بود که متوکل او را به عنوان معلم، برای دو فرزندش به اختیار گرفته بود. روزی متوکل با اشاره به دو فرزند خود از او پرسید: «این دو فرزند من نزد تو محبوب ترند یا «حسن» و «حسین»؟ ابن سکیت - که از این مقایسه احمقانه سخت آشفته شده بود - پاسخ داد: «به خدا قسم، «قنبر» غلام علی علیه السلام در نزد من از تو و دو فرزندت بهتر است. متوکل که خود را حقیر شده می دید - به مأمورین خود چنین فرمان داد: «زبان ابن سکیت را از پشت سرش بیرون بکشید!» و آنان نیز چنین کردند و بدین گونه ابن سکیت در سن 58 سالگی به شهادت رسید. این واقعه در شب دوشنبه پنجم ماه رجب سال 244 ه ق - و بنابر

قولی 243 ه ق - اتفاق افتاد. هنگامی که ابن سکیت به شهادت رسید، متوکل ده هزار درهم برای «یوسف» فرزند ابن سکیت فرستاد و گفت: «این درهم ها دیه پدرت است.»

شهرستانی درباره تقیه می گوید: تقیه، شعار هر انسان ضعیفی است که آزادی اش را سلب کرده اند. [در میان طوایف اسلامی] شیعه، بیش از دیگر طوایف به تقیه شهرت دارد؛ زیرا بیش از هر طایفه دیگری فشار دایمی را بر خود تحمل کرده و آزادی اش در تمام دوره حکومت اُمویان و در طول دوره عباسیان و در بخش زیادی از دوران حکومت عثمانی سلب شده است؛ از این رو بیش از دیگران، تقیه را شعار خود قرار داده است.

از آن جا که شیعه با طوایف مخالف خود، در بخش مهمی از اصول اعتقادی دینی و بسیاری از احکام فقهی اختلاف نظر داشته است و با توجه به این که مخالفت کردن با دیگران چنان که تجربه تصدیق می کند طبعاً به مراقبت و خویشتن داری نیاز دارد، شیعه در بیش تر اوقات مجبور به کتمان کردن عادات، عقاید، فتاوا، کتب و دیگر امور مختص به خود شده است و با این کار، به دنبال حفظ جان و مال شیعیان و برقرار نگه داشتن رابطه دوستی و برادری با سایر مسلمانان بوده است؛ تا [به برکت این امر هیچ گونه] سرکشی و شورش میان مسلمانان به وجود نیاید و کفار احساس نکنند که در بین جامعه اسلامی رخنه و اختلافی پدید آمده تا بتوانند در امت اسلامی، به آن اختلاف دامن بزنند.

شیعه به جهت این اهداف پاک و صحیح، همواره از تقیه استفاده کرده و مراقب بوده است که در ظواهر و شرع با دیگر طوایف اسلامی وفاق و هماهنگی داشته باشد و در این امر از سیره ائمه معصوم علیهم السلام و احکام استوار و قاطع آنها درباره وجوب تقیه تبعیت کرده است. از آن جمله است:

«التقیه من دینی و دین آبائی»

«تقیه دین و آیین من و پدران من است.»

آری باید چنین باشد؛ زیرا دین خدا برای کسانی که آزادی شان سلب شده است تنها بر سنت و روش تقیه، قابل پیاده شدن است و بر این مطلب برخی از آیات قرآن کریم دلالت دارد.

در روایتی صحیح، از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله آمده است که:

«مَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ لَا دِينَ لَهُ»

«کسی که تقیه ندارد، دین ندارد.»

آری، تقیه چنین است. تقیه، شعار اهل بیت (ع) نیز بوده است؛ به جهت دفع ضرر از خود و شیعیان، حفظ کردن خون آنان، حفظ صلاح مسلمین و حفظ وحدت کلمه شیعیان و جمع کردن پراکندگی آنان.

در طول تاریخ، همواره تقیه، به عنوان علامتی جهت شناخت و تمییز شیعه امامیه از دیگر طوایف و اُمم بوده است. بدیهی است هر انسانی که به جهت اظهار اعتقادات خود یا تظاهر به آنها، نسبت به جان یا مال خود احساس خطر کند، در مواقع خطر چاره ای جز پنهان کردن آن اعتقادات و در پیش گرفتن تقیه ندارد؛ و این مسئله ای است که عقل فطری آن را اقتضا می کند.

پر واضح است که شیعیان و امامان معصومشان انواع رنجها و محنتها و سلب آزادیها را در تمام دورانشا به خود دیده اند به طوری که چنین مصایبی را هیچ گروه دیگری تجربه نکرده است. به همین جهت است که شیعیان اکثر اوقات در مواجهه با مخالفان خود، مجبور به استفاده از تقیه شده اند و پشتیبانی کردن نسبت به همدیگر را ترک کرده، عقاید و آداب مخصوص به خود را پنهان داشته اند؛ چرا که پناه نبردن به این شیوه ها، ضررهای دنیوی را در پی می داشت؛ از این رو شیعه به سبب تقیه، از سایر طوایف جدا شده و در میان طوایف اسلامی، تنها،

شیعه است که با این عنوان شناخته شده است.

تقیه به حسب میزان و مواقع خوف از ضرر از حیث وجوب و عدم وجوب احکامی دارد که در ابواب تقیه در کتب فقهی فقها آمده است.

گستره تقیه

پس از دانستن مفهوم، غایت و دلیل تقیه، اکنون بحث را درباره حد و گستره تقیه پی می گیریم. در بین مذاهب اسلامی، شیعه به ویژگی تقیه در گفتار و افعال شناخته شده است. این امر سبب شده است که برخی از سطحی نگران و مغلظه گران در ذهن خود دچار توهم [باطل] شوند و بگویند از آنجا که تقیه یکی از اصول تشیع است، نباید به تمام آنچه پیروان این مذهب می گویند، می نویسند و یا نشر می دهند اعتماد کرد؛ زیرا احتمال جدی وجود دارد که کتابهایشان تبلیغاتی [دروغین] بیش نباشد و حقیقت در نزد آنها چیزی دیگر باشد.

این توهم و کلام باطل، چیزی است که ما بارها آن را از سطحی نگران و مغلظه گران مخالف شیعه شنیده ایم؛ و «احسان الهی ظهیر» نویسندگان پاکستانی، بارها آن را در کتابهای باطل خود، علیه شیعه به کار گرفته است.

اکنون در پاسخ به این توهم شایسته است این بحث را مطرح کنیم که دایره و وسعت اعمال تقیه، تنها در حد قضایای شخصی و جزئی است؛ یعنی هنگامی که شخص، بر جان و مال خود بترسد از این رو هر گاه در موردی، قراین و شواهد دلالت کنند بر این که اظهار عقیده و یا عمل مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام ممکن است مؤمن را به ضرر بکشاند، این چنین موردی، از موارد تقیه خواهد بود؛ زیرا عقل و شرع در چنین موردی تقیه را لازم می دانند تا مؤمن با آن بتواند جان و مال خود را از خطر حفظ کند.

اما امور کلی ای که از دایره «خوف از دشمن» خارج است به هیچ وجه از مصادیق و موارد تقیه نمی باشد و حق این است که گفته شود کتابهایی که از سوی شیعه نوشته و منتشر می شود از این نوع اخیر یعنی جزو امور کلیه و خارج از مصادیق تقیه است؛ زیرا در نوشتن این کتابها اساساً ترسی از دشمن وجود ندارد تا به جهت آن شیعه بخواهد کتابهایش را بر خلاف اعتقادات حقیقی اش بنویسد و حتی در صورت ترس از دشمن لزومی بر نوشتن چنین کتابی برخود نمی بیند؛ زیرا می تواند در آن مورد، سکوت کرده، چیزی ننویسد.

آنچه مخالفان را بر آن داشته که کتابهای شیعه را تبلیغات [دروغین] و نه حقایق مطابق با واقع بدانند، عدم آگاهی آنان نسبت به حقیقت تقیه در نزد شیعه می باشد.

در نتیجه گیری بحث باید گفت شیعه، تنها در عصری تقیه کرده است که دولت یا قدرت حمایت کننده ای که بتواند خطرهای را از او دفع کند، برایش وجود نداشته است؛ اما در دوران کنونی و عصر حاضر، هیچ مجوز و توجیهی برای تقیه کردن وجود ندارد مگر در موارد خاص.

شیعه چنان که سابقاً ذکر شد تنها در مواقع اضطرار به تقیه پناه برده است؛ و این کار، عملی کاملاً درست است و گمان نمی کنم هیچ انسان خردمندی که به مسائل با دیده تدبیر نظر می کند نه با عواطف و احساسات با چنین کاری مخالف باشد. باید گفت یکی از اصول ثابت و صحیح، بقای چنین تقیه ای است که منحصر در حد فتوا بوده است مگر در موارد اندکی که به مرحله عمل رسیده است؛ و اندک بودن این موارد از آن روست که بیش تر شیعیان نه تنها تقیه نکرده اند بلکه خود را در دفاع از اعتقادات حقیقی شان فدا کرده اند.

برای یافتن شواهد تاریخی، هر کس به میزان توان خود، می تواند در تاریخ، به مواضع بزرگان شیعه در مقابل معاویه و دیگر حکام اموی و عباسی نظر کند؛ بزرگانی همچون: حجر بن عدی، میثم تمار، رشید هجری، کمیل بن

زیاد و صدها از این قبیل، و نیز می تواند به مواضع علویون و انقلابهای پی در پی آنها در تاریخ مراجعه کند.

تقیه حرام

تقیه، به حسب احکام پنجگانه تکلیفیه - واجب، حرام، مکروه، مستحب، مباح - پنج قسم است. از این رو همان طور که تقیه به جهت حفظ جان و مال و آبرو واجب است، اگر بر آن مفسده عظیمی همچون نابودی دین اسلام، پنهان ماندن حقیقت بر نسلهای آینده و تسلط دشمنان بر شئون مسلمانان و اماکن مقدس مترتب باشد، حرام خواهد بود. به همین جهت است که می بینیم بسیاری از بزرگان شیعه در برخی موارد تقیه را رها کرده اند و به خاطر حفظ دین اسلام، جان خود را فدا کرده اند؛ از این رو همان طور که جواز تقیه، موارد معین و مشخصی دارد، ترک تقیه نیز موارد خاص خود را دارد.

حقیقت تقیه «پنهان کردن» است و تا برطرف شدن خطر، مانعی در به کارگیری آن وجود ندارد. به همین دلیل تقیه، بهترین راه خلاص شدن از چنگ دشمنان است. اما این به معنی این نیست که تصور شود مسلمان شیعی [در هنگام تقیه] فردی ترسو و سست اراده است که از گام برداشتن وامانده و ذلت وجودش را در برگرفته است. هرگز چنین نیست؛ زیرا تقیه دارای حدود مشخصی است که جایز نیست از آن تجاوز شود. بنابراین تقیه ممکن است در زمانی واجب و در زمانی دیگر حرام باشد. مثلاً تقیه در برابر حاکم ستمگری چون یزید بن معاویه، حرام است؛ زیرا تقیه کردن در چنین موردی، ذلت، خواری، فراموشی هم نوعان و ارتجاع را در پی خواهد داشت. از این رو تقیه در جایز بودن و جایز نبودنش، به قوت یا ضعف ستمگر بستگی ندارد، بلکه تنها چیزی که باعث جایز بودن یا نبودن تقیه می شود، مصلحت اسلام و مسلمین است.

امام خمینی قدس سره در این باره سخنی دارد که ما آن را به عینه نقل می کنیم تا خواننده این نوشتار آگاهی یابد بر این که تقیه احکام خاصی دارد و گاهی به جهت حفظ مصلحتهای بزرگ تر، حرام می شود. ایشان می فرمایند:

«تقیه در بعضی از واجبات و محرماتی که در نظر شارع جایگاهی عظیم دارند، حرام است، مانند ویران کردن کعبه و مشاهد مشرفه، رد کردن اسلام و قرآن، تفسیر کردن مذهب مطابق کفر و الحاد و دیگر محرمات عظیمه. این موارد را نه ادله مجوز تقیه شامل می شود و نه حدیث اظطرار و اکراه. روایت معتبر مسعدة بن صدقة، بر صحت این مطلب دلالت دارد. در این روایت آمده است: هر عملی که مؤمن در بین مخالفین، به جهت تقیه انجام می دهد در صورتی که به فساد دین منجر نشود جایز است. از این باب است موردی که فرد تقیه کننده در نظر مردم، از شأن و اهمیت ویژه ای برخوردار باشد به طوری که اگر بعضی محرمات را به جهت تقیه کردن انجام دهد یا بعضی از واجبات را به همان جهت ترک کند باعث وهن و هتک حرمت مذهب شود. مانند این که آن شخص را مثلاً بر نوشیدن شراب یا انجام دادن زنا مجبور کنند. جایز دانستن تقیه در مثل چنین موردی، با تمسک کردن به حاکم بودن دلیل رفع و ادله تقیه مشکل بلکه ممنوع است. از همه موارد فوق مهم تر در جایز نبودن تقیه، جایی است که یکی از اصول اسلام یا مذهب یا یکی از ضروریات دین در معرض نابودی و زوال و تغییر قرار گرفته باشد؛ مانند این که طغیان گران منحرف، قصد تغییر احکام ارث، طلاق، نماز، حج و دیگر اصول فقهی را داشته باشند، چه رسد به این که بخواهند اصول دین یا مذهب را تغییر دهند. تقیه در چنین مواردی جایز نیست زیرا تشریع تقیه برای بقای مذهب و حفظ اصول و جمع کردن پراکندگی مسلمانان برای اقامه دین و اصول آن بوده است. از این رو اگر کار به جایی رسید که دشمن قصد نابودی این اصول و اهداف را داشته باشد، تقیه جایز نیست. این

حکم علاوه بر این که به خودی خود روشن است از روایت معتبری که سابقاً ذکر شده نیز فهمیده می شود.»
از مباحث گذشته نتایج زیر حاصل می شود:

1. تقیه یک اصل قرآنی است که ریشه در سنت نبوی دارد؛ زیرا در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برخی از صحابه به جهت حفظ جان خود، تقیه می کردند و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نه تنها مخالفتی نمی کرد بلکه آنها را با آیات قرآن کریم تأیید می کرد؛ چنان که در قضیه عمار بن یاسر انجام داد؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عمار دستور داد که اگر کفار بار دیگر به سراغت آمدند، هر آنچه قبلاً گفته بودی تکرار کن.

2. تقیه ای که به معنای «تشکیل گروههای سری و مخفی برای خرابکاری و ویرانگری» باشد از نظر همه مسلمانان خصوصاً شیعه، باطل و مردود است و چنین تقیه ای هیچ ربطی به تقیه ای که شیعه به آن معتقد است ندارد.

3. همه مفسران اسلامی در کتب تفسیر خود، ذیل آیات تقیه، بر اباحه تقیه که شیعه بدان معتقد است اتفاق نظر دارند.

4. تقیه، مختص به «تقیه نسبت به کفار» نیست بلکه تقیه مسلمان نسبت به مسلمان دیگری که قصد ضرر رساندن و زور گویی به او دارد را نیز شامل می شود.

5. تقیه به حسب احکام پنجگانه تکلیفی، پنج قسم است. از این رو ممکن است در یک جا واجب و در جای دیگر حرام باشد.

6. محدوده تقیه، فقط در قضایای شخصی است؛ یعنی در جایی که خوف از دشمن وجود دارد. اما جایی که خوف و فشاری از سوی دشمن در کار نباشد، اساساً تقیه معنا و مصداقی نخواهد داشت.

در پایان می گوئیم: فرض کنیم «تقیه» جرمی است که فرد تقیه کننده به جهت حفظ جان و مال و آبرویش مرتکب می شود؛ اما حق این است که گفته شود، تقیه در حقیقت به آن سببی برمی گردد که تقیه را بر شیعه واجب کرده و او را وادار کرده است که به برخی گفتار و افعالی که به آنها اعتقاد ندارد تظاهر کند. [یعنی سبب تقیه، میل شخصی فرد تقیه کننده نیست بلکه عقل و دین اسلام است که به او چنین دستوری می دهد] از این رو لازم است کسانی که تقیه را بر شیعه ستم دیده، عیب می گیرند، به او آزادی حیات را هدیه و او را به حال خود رها کنند؛ نهایت چیزی که عقل می گوید این است که دست کم از شیعه برای عقیده و فعلی که انجام می دهد دلیل و مدرک شرعی بخواهند؛ اگر دلیل و برهان روشنی داشت از او تبعیت کنند و اگر دلیلی نداشت او را در تلاش عملی و فکری که کرده معذور بدانند.

ما شیعیان، مسلمانان را به تأمل در انگیزه هایی که شیعه را به تقیه وادار کرده است فرا می خوانیم و از آنان می خواهیم تا جایی که امکان دارد به برادران دینی خود مجال دهند؛ زیرا هر رأی و نظر و تلاشی که فقیهی مسلمان دارد برای خودش محترم و ارزشمند است.

شیعه در عقیده و شریعت، دنباله رو ائمه علیهم السلام است و به رأی آنان نظر می کند؛ زیرا آنها همان کسانی هستند که خداوند رجس و پلیدی را از آنها دور داشته و آنها را پاک کرده است و آنها یکی از دو ثقلی هستند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله [در حدیث شریف ثقلین] دستور به تمسک به آن دو را در میدان عقیده و شریعت داده است. این عقاید شیعیان است و بر هیچ کس پوشیده نیست و اتمام حجت بر تمام مسلمانان است.

از خدای سبحان می خواهیم که جان و آبروی مسلمانان را از تعرض هر ستمگری حفظ کند و صفوف مسلمانان را واحد گرداند و در دلهایشان الفت ایجاد کرده پراکندگی شان را جمع کند و آنها را در صفی واحد در مقابل دشمنان

اسلام متحد سازد. همانا خداوند به این امر قادر و بر اجابت دعای ما شایسته است.